

## مقایسه نمودهای جنگ در رمان سووشون سیمین دانشور و رمان اسیر خشکی‌ها اثر دوریس لسینگ در پرتو نقد زنانه شوالتر

لیلی جمالی\*

راضیه جوانمرد\*\*

### چکیده

رمان اسیر خشکی‌ها، چهارمین جلد از سری رمان‌های بچه‌های وحشت لسینگ است. طبق آنچه کلین به نقد از لسینگ نوشته، در نگارش سری رمان‌های بچه‌های وحشت، لسینگ بیش از پیش مصاحبه‌های زندگی اجتماعی و شخصیتی خود را شرح داده است (۱۵). از سویی دیگر، طبق مصاحبه‌های انجام‌شده با دانشور - که نمونه‌ای از آن در کتاب شناخت و تحسین هنر او به چاپ رسیده - وی در نگارش سووشون، از حقایق زندگی خود و پیرامون اجتماعی‌اش الهام گرفته است (۴۶۷). با توجه به تفاوت تجربه شخصی و اجتماعی دانشور و لسینگ از جنگ، در مقاله حاضر برآنیم تا با استفاده از تئوری نقد زنانه شوالتر، نمودهای جنگ را در دو رمان اسیر خشکی‌ها و سووشون مقایسه کنیم. به نظر شوالتر، زنان نویسنده، هرچند از نظر جغرافیایی از هم دور باشند، در واکنش به یک واقعیت اجتماعی مشترک (نظیر جنگ)، سبک نوشتاری مشترکی به کار می‌گیرند و از رفتار نوشتاری مشابهی پیروی می‌کنند.

**کلیدواژه‌ها:** دانشور، لسینگ، خودزندگینامه، جنگ، سیاست، یأس، امید، رستاخیز، جامعه.

\*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تبریز.

\*\* . دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تبریز.

### خلاصه‌ای از زندگی دانشور در حین جنگ جهانی

سیمین دانشور در سال ۱۳۰۰، در شیراز متولد شد. او سومین فرزند دکتر محمدعلی دانشور و مادری نقاش به نام قمرالسلطنه حکمت بود (دهباشی، ۱۳۸۳: ۱۹). هنگام جنگ جهانی دوم، دانشور در دانشگاه تهران مشغول تحصیل بود و به اقتضای شغلش (معاونت اداره تبلیغات خارجی)، با مخبران جنگی که به ایران هجوم آورده بودند، آشنا شد و در جریان جنگ قرار گرفت (همان). او در سال ۱۳۲۱، سفری به زادگاهش شیراز می‌کند و با ستاد متفقین مستقر در شیراز مواجه می‌شود: «در سال‌های ۱۳۲۱-۱۳۲۲ در شیراز تا بخواهید سربازان هندی پلاس بودند و تعداد زیادی افسران انگلیسی، اسکاتلندی و ایرلندی...» (همان، ۹۱۴). طرح سووشون، بنا به گفته خودش، از همان سال ۱۳۲۲ در ذهنش شکل می‌گیرد، بی‌اینکه فرصت داشته باشد بنویسدش (همان، ص ۹۱۵).

### خلاصه‌ای از زندگی لسینگ در حین جنگ جهانی

لسینگ در سال ۱۲۹۸ در کرمانشاه از پدر و مادری بریتانیایی زاده می‌شود (کلین، ۲۰۰۰: ۱۰). هنگام جنگ جهانی دوم، لسینگ در رُدزای جنوبی (زیمبابوه کنونی) زندگی می‌کرد (لسینگ، ۱۹۹۵: ۲۲۹). رُدزا که در سال‌های جنگ جزو مستعمرات بریتانیا بود، به مقر اردوگاه‌های بزرگ نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا (RAF) تبدیل می‌شود، تا با آموزش سربازان اعزامی از مستعمرات بریتانیا و تبدیل آنها به خلبانان مجرب، جنگ دوم جهانی را به نفع بریتانیا یاری کند (همان، ص ۳۰۱). بدین ترتیب، فرصتی برای لسینگ پیش می‌آید تا با افراد مختلفی از نقاط مختلف جهان آشنا شود و در جریان اخبار جنگ در کشورهای مختلف قرار گیرد.

هرچند دانشور و لسینگ عملاً در بجنوبه جنگ قرار نگرفته‌اند، با هوشیاری و وقوف خود توانسته‌اند جنگ و فضای حاکمش را به خوبی در رمان‌های خود سووشون و اسیر

خشکی‌ها به تصویر بکشند. هر دو رمان، خودزندگینامه هستند و در به تصویر کشیدن جنگ، از خاطرات شخصی و اوضاع و افراد پیرامون نویسنده خود متأثر شده‌اند.

### بازتاب تجربه شخصی دانشور از جنگ در سووشون

فضای مکانی - زمانی سووشون، زادگاه دانشور، شیراز است و فضا همان است که او در سال ۱۳۲۱ در سفرش به شیراز تجربه کرده است: حضور افسران اسکاتلندی، انگلیسی و هندی در جای جای رمان مجسم شده است. بنا به گفته دانشور، دکتر عبدالله خان همان پدرش است (دهباشی، ۱۳۸۳: ۴۰۷)؛ خانم مسیحادم از خواهرش هما دانشور الگو گرفته (همان، ص ۴۸)؛ مک ماهون نویسنده ایرلندی (همان، ص ۹۱۶)، ملک سهراب و سرنوشتش و نیز بی‌بی همدم (همان، ص ۹۱۶) وجود واقعی داشتند؛ زری، آینه خود دانشور است (دانشور، ۱۳۷۵: ۳۸۹) و یوسف همان جلال او است (دهباشی، ۱۳۸۳: ۳۹۹).

دکتر عبدالله خان، مثل دکتر محمدعلی دانشور، از اطبای بزرگ شیراز است (همان، ص ۴۰) و همچون او عاشق حافظ (همان، ص ۴۲). این نکته پدرش که «رضاشاه از محصولات دولت فحیمه انگلستان است» در سووشون بازتاب یافته است (انزلی‌نژاد و رنجبر، ۱۳۸۵: ۵۵)؛ حاکم دستبوس انگلیسی‌ها است (۱۰) و مهمان‌نوازی گرمی در جشن عروسی دخترش از آنان به عمل می‌آورد (۳۸-۳۹). وجود بیرق انگلیسی در طبقه آخر کیک عروسی دختر حاکم، نمادی است از اتکای حاکم و دولت ایران به انگلستان (سرمشقی، ۱۳۸۶: ۳۱).

زری همچون دانشور در مدرسه‌ای که عمال انگلیسی اداره می‌کردند، درس خوانده و در همان جا با فرهنگ استعماری آشنا شده است (دهباشی، ۱۳۸۳: ۹۱۵). زری در توصیف آن مدرسه می‌گوید: «در آن مدرسه، خانم مدیر هی به ما سرکوفت می‌زد که تمدن و آداب معاشرت و آیین زندگی یادمان می‌دهد. زینگر هی سرمان منت می‌گذاشت... اما من ته دلم می‌دانستم که آنها فقط ظاهراً راست می‌گفتند و همیشه یک چیزی در یک جایی خراب

است. می‌دانستم از ما، از همه ما دم به دم چیزی کم می‌شود...» (۱۳۱).

یوسف، تهرنگی از جلال دارد (دهباشی، ۱۳۸۳: ۴۴۵). او همچون جلال، «خشن، صریح، افراطی، خشمگین و حادثه‌آفرین» است (دانشور، ۱۳۷۵: ۵۷۹). بنا به گفته دانشور، «جلال هیچ‌وقت حسابگر و سازشکار نبود. هیچ‌وقت تحمل دست‌های آلوده را نداشت» (همان، ص ۵۸۶). «او این جرئت را داشت که تف روی استعمارکنندگان و استعمارگران بیندازد... اما جلال هرگز قدرت نمی‌خواست. خیلی‌ها را می‌شد زمان ما با پول و جاه و مقام خرید، ولی جلال گول نمی‌خورد. هیچ‌گاه تن در نداد» (همان، ص ۵۹۹-۶۰۰). یوسف نیز استعمارگران را «مهمان ناخوانده» می‌خواند (۱۶) و از پذیرفتن پیشنهاد کلنل و زینگر خودداری می‌کند (۱۲). به قول ملک‌سهراب، اگر یوسف عقل در کله داشت، به جای خان کاکا، او وکیل می‌شد (۵۲) ولی یوسف از وکالت افرادی مثل زینگر متنفر است (۵۲).

دانشور می‌گوید: «کلمه احتیاط در قاموس لغات جلال وجود ندارد...» (۱۳۷۵: ۵۸۶). یوسف نیز اهل خطر است؛ او گرچه می‌داند نقشه‌اش عملاً مشکل‌ساز خواهد شد، به راه خود ادامه می‌دهد و می‌گوید: «ما کوشش خودمان را خواهیم کرد» (۵۵). «صراحت و عصیان» جلال (دهباشی، ۱۳۸۳: ۹۳۹) در یوسف نیز دیده می‌شود: او «به‌طور ترسناکی صریح» است (۱۳۱) و می‌گوید: «... با احدی رودربایستی ندارم، حتی با عزیزترین دوستانم» (۴۹). یوسف مثل جلال است که «به فشارهای فردی و اجتماعی دوره خود وقوف داشت» (دانشور، ۱۳۷۵: ۶۱۶). او مثل درختی است «بلندتر و پربارتر از بقیه که چشم و گوشش باز است و خوب می‌بیند» (۱۴). او می‌داند که ملک‌سهراب و ملک‌رستم دروغ می‌گویند و قصد همکاری با قشون خارجی را دارند (۵۲). یوسف مطمئن است که استعمارگران جز برای منافع خود نمی‌کوشند: «به شما اطمینان می‌دهم اجنبی‌ها دست شما را آلوده خواهند کرد و خودشان کنار خواهند نشست. یک برادرکشی حسابی راه خواهد افتاد» (۵۳). پیش‌بینی یوسف در جنگ سمیرم تحقق پیدا می‌کند (۱۷۹).

یوسف مثل جلال است که متوجه بی‌ریشگی نسل خودش شده و آنان را به ریشه‌یابی فرهنگشان توجه داده (دانشور، ۱۳۷۵: ۶۱۶). وقتی خان کاکا اجنبی‌ها را «مهمان کشور» و «صاحب اختیار» آذوقه‌شان می‌خواند، یوسف پاسخش را اینطور می‌دهد: «مهمان ناخوانده‌بودنشان که تازگی ندارد خان کاکا... از همه بدتر حقارتی است که دامنگیر همه‌تان شده... همه‌تان را در یک چشم‌به‌هم‌زدن کردن دلال و پادو دیلماج خودشان» (۱۶).

«جلال با مردم نشست و برخاست می‌کرد. مردم را به سان درخت‌هایی می‌دید که می‌بایستی بشکفند و ببالند و کمک می‌کرد که به صراط مستقیم هدایت شوند...» (دانشور، ۱۳۷۵: ۵۹۵). به نظر یوسف، سهراب جُربزه دارد اما روشن نیست (۵۲)؛ به همین خاطر به سهراب و ملک‌رستم هشدار می‌دهد که دستان مرموزی درکارند که نمی‌خواهند عشایر سروسامان بگیرند (۵۱)؛ او سعی می‌کند آنها را سر عقل بیاورد و مجاب کند به اسکان (۵۴). «جلال یک حالت راهبری داشت. رهروان بسیاری از او تقلید کردند» (دهباشی، ۱۳۸۳: ۹۳۹). یوسف نیز پنج نفر دیگر از ملاکان و اعضای انجمن شهر را با خود همراه کرده که آذوقه شهر را در اختیار بگیرند (۵۵). «گل گمشده جلال، عدالت و منطق و آزادی بود» (دانشور، ۱۳۷۵: ۵۹۵). آزادی از دست استعمارگران، آرزوی یوسف نیز هست... (۱۹۸).

«یوسف دقیقاً همان جلال است»، جلال دهه چهل که سیاست به معنای متعارفش را کنار گذاشته و از دو طایفه بسیار ناخرسند است: ۱. بیگانگان و خارجیان که غرب‌زدگی را علیه آنها نوشت، ۲. روشنفکران و نفوذیان غرب‌زده که در خدمت و خیانت روشنفکران را درباره آنها نگاشته است (دهباشی، ۱۳۸۳: ۳۹۹). بنا به مقاله «بررسی و تحلیل رمان سووشون»، مقابله با استعمار، از شباهت‌های یوسف به جلال است (همان، ص ۴۴۵)؛ او از هرگونه پشتیبانی از انگلیسی‌ها که با استفاده از اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن»، بعضی را تحریک می‌کنند، می‌پرهیزد (همان، ص ۳۲۴).

### بازتاب تجربه شخصی لسینگ از جنگ در اسیر خشکی‌ها

لسینگ در کتاب *خاطرات خود*، اظهار می‌کند که گرچه هزاران مایل از میادین جنگی فاصله داشته، متعلق به نسلی جنگ‌زده است؛ «نسلی که در جنگ جهانی اول به دنیا آمده و با جنگ جهانی دوم شکل گرفته است» (لسینگ، ۱۹۹۷: ۲۸۵). او هیچ‌وقت جنگ را فراموش نکرده است و نمی‌کند، چراکه آثارش همیشه و همه‌جا با او است (لسینگ، ۱۹۹۵: ۹). لسینگ در اشاره به اثرات جنگ اول و دوم جهانی، افرادی را یادآور می‌شود که سرنوشتشان با جنگ تغییر کرده است؛ افرادی که جسماً مانند پدرش، و روحاً مثل مادرش آسیب دیده‌اند (همان). در *اسیر خشکی‌ها*، خانم و آقای کوئست تصویری از پدر و مادر لسینگ و سرنوشت ناشی از جنگشان هستند. خاطرات شخصی و دیگر افراد پیرامون لسینگ نیز در تصویری که او از جنگ ارائه می‌دهد، دخیل‌اند. شخصیت آتن از یک خلبان یونانی RAF به نام آتن گولیامیس الگو گرفته (کلین، ۲۰۰۰: ۸۴)، خانم ون از رهبر سوسیالیست‌های افریقا به نام گلادیس ماسدورپ (همان، ص ۹۶)، جانی از دوستان صمیمی خانم ماسدورپ، به نام جک آلن (لسینگ، ۱۹۹۵: ۲۷)، و مارتا خود لسینگ است (کلین، ۲۰۰۰: ۱۴۸).

آقای کوئست مثل آلفرد تایلر در جنگ اول جهانی مصدوم و زمین‌گیر شده است. معلولیت در جنگ، هردو را دچار پوچی و بدبینی می‌کند. بی‌اعتنایی مردم و دولت به سربازان و کشتارهای میادین جنگی، مایه تأسف هردو است (همان، ص ۷). جنگ که زمانی برای آن دو عملی افتخارآمیز بود، باعث شده بود هردو «مثل زباله‌ای احساس بی‌ارزشی کنند» (لسینگ، ۱۹۹۷: ۲۴۹). آقای کوئست مثل آقای تایلر (لسینگ، ۱۹۹۵: ۷)، در مراسم «سالگرد کشته‌شدگان جنگی»، پر سفیدی را به‌عنوان هدیه یادبود دریافت می‌کند (۷۱). وی چنین مراسمی را نشانه‌ای از حماقت‌های ناگزیر و بی‌فایده بشریت می‌داند (همان) و مدت‌ها درباره طرز فکر احمقانه‌ای که باعث می‌شود چنین مراسمی برپا شود، حرف می‌زند و غرولند می‌کند (همان، ص ۷۱). بودن در کنار پدر و بستر او، برای مارتا و لسینگ ناخوشایند است.

لسینگ در خاطرات خود نقل می‌کند که وقتی نزد پدرش می‌رفت، سعی می‌کرد به بهانه‌ای او را به حرف بیاورد و به خود ثابت کند که این پیرمرد بیچاره و نیمه‌هوشیاری که مدام از خاطرات جنگش می‌گوید، پدر سرزنده و پرانرژی سابقش است (همان، ص ۳۲۶).

«ولی بی‌فایده بود. پدر واقعی او مدت‌ها پیش، با بیماری از پای درآمده بود. او مرده‌ای بود به‌ظاهر زنده»؛ و از این رو است که لسینگ احساس وحشت می‌کند (همان). درکنار پدر بودن، برای مارتا نیز عذاب‌آور است (۱۱۲). مارتا (۷۶) و لسینگ هر دو معتقدند که جنگ قاتل پدرشان است (لسینگ، ۱۹۹۷: ۱۵۵).

مادر لسینگ، مثل خانم کوئست، زنی باهوش است که روزگار فرصت بهره‌گیری از استعدادهايش را از او گرفته است (لسینگ، ۱۹۹۵: ۱۳۳). او زنی پرانرژی است که در محصله افتاده (همان، ص ۱۹۰)؛ و مثل خانم کوئست (۶۹) سرشار از «استعدادهای بلااستفاده» است (همان، ص ۲۳۹). مادر لسینگ (کلین، ۲۰۰۰: ۴) و مادر مارتا (۶۹) در اوان کودکی، مادر خود را ازدست داده‌اند و با تلاش و پشتکار فراوان و علی‌رغم مخالفت پدر خود (۷۰)، به شغل پرستاری رو آورده‌اند. آن دو درطول جنگ از مجروحان جنگی و بعد از پایان جنگ، تا آخر عمرشان از همسر معلول خود پرستاری کرده‌اند (همان، ص ۵). این فشارهای روحی، خانم لسینگ (لسینگ، ۱۹۹۵: ۱۹۶) را عصبی و پرخاشگر کرده است.

بودن درکنار پدر و مادر برای مارتا و لسینگ (کلین، ۲۰۰۰: ۸۶) درعین ترحم‌آور بودن، وحشتناک نیز هست. خانه پدری مارتا، برای او حکم یک «کابوس» را دارد (۸۳)؛ «هزارراهه‌ای» است که تلاش برای خروج از آن بی‌فایده است (۸۳). لسینگ به‌خاطر دارد که همیشه سعی داشت از آن خانه و ساکنان غیرقابل تحملش دوری گزیند (لسینگ، ۱۹۹۵: ۱۵). من همیشه این جمله‌ها را با خودم تکرار می‌کردم: «من مثل والدینم نخواهم شد، مثل آنها در دام نخواهم افتاد و ... مثل آنها گرفتار جنگ، جنگ، جنگ، آن جنگ لعنتی نخواهم شد» (همان، ص ۱۹۰).

آقای کوئست (۲۴۵) مرگ کند و طولانی‌ای را تجربه می‌کند، مثل آقای تایلر (همان، ص ۳۵۷). مرگ هر دو، طولانی و طاقت‌فرسا است، و هر دو مدام این جملات را تکرار می‌کنند: «منو بکشید و خلاصم کنید. فکر کنید سگم. مگه به سگ‌هاتون مرگ‌آور نمی‌دید؟» (همان، ص ۳۷۱). خانم لسینگ برخلاف انتظارش، پس از مرگ شوهرش، نه تنها آزاد نمی‌شود (همان، ص ۲۴۴-۲۴۵)، بلکه مثل خانم کوئست احساس پوچی و سربار بودن می‌کند: «همه وظایفش ناگهان از او صلب شد» (۲۵).

خانم تایلر، مثل خانم کوئست (۷۴)، همیشه در آرزوی ترک افریقا و رفتن به بریتانیا است؛ برای او، بریتانیا مهد تمدن‌ها است، و افریقا سرمنشأی یأس و بدبختی خانواده‌اش (همان، ص ۳۲). ناتوانی در برآوردن این آرزو باعث شده بود که آن دو، تنها پسران خود (هری تایلر و جانان کوئست) را راهی کار در نیروی دریایی کنند، به امید روزی که بتوانند از این طریق از این کشور عقب‌افتاده دور شوند (همان، ص ۵۹). با شروع جنگ دوم جهانی و اعزام نیروهای زمینی و دریایی به کشورهای درحال جنگ، جانانان (همان، ص ۳۲۰) و هری (۷۴) خواه‌ناخواه درگیر جنگ می‌شوند و هر دو در این جنگ مصدوم می‌شوند و تجارب تلخ پدر را تاحدی تجربه می‌کنند (همان، ص ۱۲۵).

لسینگ می‌گوید: «پدر و مادر من، تنها قربانیان جنگ نبودند. اطراف ما پر بود از قربانیان جنگی» (همان، ص ۷). همین نکته در /سیر خشکی‌ها مجسم می‌شود. علاوه بر خانم و آقای کوئست، سرنوشت دیگر کاراکترها نیز از جنگ تأثیر گرفته است: «زنی که بینگی قرار است با او ازدواج کند، شوهرش را در جنگ ازدست داده است» (۱۵۶). اقوام آتن در جنگ با روس‌ها کشته شده‌اند (۲۲۰). تمامی مردان جوان روستای توماس در جنگ جهانی اول کشته شده‌اند و مادرش به‌ناچار با یک پیرمرد ازدواج کرده است (۱۷۶). برادر سرآشپز در یونان مجروح شده و ممکن است تا اتمام جنگ، قوم و خویشی برای سرآشپز باقی نماند (۱۳۲). یکی از دوستان آقای کوئست در جنگ موجی شده است (۱۱۱). در فاصله



سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵، تمامی اقوام توماس به قتل رسیده‌اند (۱۷۶).

### انعکاس افکار سیاسی دانشور در سووشون

لسینگ و دانشور تجربیات سیاسی متفاوتی را پشت‌سر گذاشته‌اند ولی دیدگاه هردو دربارهٔ سیاست، در مواردی مشابه است. به نقل از دانشور، «دستگاه امپریالیسم حاکم، ترس عظیمی از کمونیسم داشت؛ به همین خاطر، این اعتقاد کمابیش در مملکت به وجود آمد که تنها تعهد، تعهد مارکسیستی است» (دانشور، ۱۳۷۵: ۳۹۶). با وجود این، دانشور از پیوستن به احزاب می‌پرهیزد و در توجیه این امتناع می‌گوید: «من نمی‌توانم فعال سیاسی باشم، چون به اندازه کافی نظم و اعتقاد ندارم و باید دریچه‌های ذهنم را به روی «همه» جریان‌ها باز بگذارم» (دهباشی، ۱۳۸۳: ۲۴۵).

به نظر دانشور، «مبارزهٔ سیاسی در کشور ما راهی پریچ‌وخم و دشوار است» (همان، ص ۱۳۲). انعکاس همین حرف‌ها را می‌توان در لابه‌لای صحبت‌های یوسف یافت، که از «انضباط حزبی» بیزار است و می‌گوید: «مارکسیسم یا حتی سوسیالیسم، شیوهٔ فکری مشکلی است که تعلیم و تربیت دقیق می‌خواهد و تطبیق آن با روحیه و زندگی و روش اجتماعی ما، مستلزم پختگی و وسعت نظر و فداکاری بی‌حدوحدصر است» (۱۲۶). به نظر دانشور، «مارکسیسم خودش یک نوع غرب‌زدگی است» (دانشور، ۱۳۷۵: ۳۹۶) و جبر حاصل از قدرت‌های بزرگ را بیشتر می‌کند» (دهباشی، ۱۳۸۳: ۱۰۰۵).

سیاست از نظر دانشور امری گذرا است: «هیچ‌گاه عضو حزب سیاسی نشدم ... چون نمی‌توانم در دام یک ایدئولوژی بیفتم. ایدئولوژی‌ها مثل موج می‌آیند و می‌روند» (همان، ص ۸۸۲). یوسف نیز از موقتی‌بودن احزاب ابراز نگرانی می‌کند (۱۲۷). به نظر دانشور، «ما باید خودمان، «ایسم» خاص سرزمین خود را بسازیم. یک جهان‌بینی فلسفی درخور سرزمین خودمان، با وقوف کامل به تمامی مشخصاتش» (دانشور، ۱۳۷۵: ۳۹۶). به قول یوسف، روشندلی

لازم است تا بتوان با روشنفکری و بی‌دخالت غیر برای مردم این مملکت کاری کرد (۱۲۷). تنها مشکل موجود در این راه، بنا به گفته دانشور، معدود بودن افراد متعهد و روشنفکرانی نظیر یوسف است (همان، ص ۳۹۶). زری می‌گوید: «اگر لااقل هزار نفر مثل یوسف حرف بزنند، همه حساب کار خودشان را می‌کنند...» (۶۲).

همایونی در مقاله «برقی از آتش لیلی» می‌گوید: «دانشور از نظر سیاسی گرچه دارای طرز فکری که با یک ایدئولوژی خاص همراه باشد، نیست، ولی از نظر استنباط و درک مسائل سیاسی و برداشت‌های عملی از آنها، پختگی و هوشیاری درعین حال آگاهانه‌ای دارد...» (۱۲۳). علاقه به خاک، فرهنگ و دلبستگی به جلوه‌های بومی و منطقه‌ای، دانشور را به سمت مسائل سیاسی سوق می‌دهد (دهباشی، ۱۳۸۳: ۱۹۳). مهم‌ترین عامل در گرایش‌های سیاسی دانشور، زندگی مشترک او با آل احمد است که دانشور را در تماس با تاریخ اجتماعی - سیاسی معاصر قرار می‌دهد (همان، ص ۱۵۶). بنا به گفته دانشور، «جلال، بت گروه روشنفکر دههٔ چهل بود. بسیاری از نویسندگان روشنفکر پیش من اعتراف کردند که وقتی داستانی می‌نویسند، از خود می‌پرسند که آیا جلال از آن خوشش می‌آید یا نه.» (همان، ص ۲۴۵). دانشور تصریح می‌کند که «همکار و همفکر» جلال بوده است (همان، ص ۲۵۹)؛ و می‌گوید: «فلسفه یا ایدئولوژی غرب‌زدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران، در سووشون به صورت رمان درآمده است؛ چرا که جهان‌بینی فلسفی هر زمانی، در هنر آن زمان به هر صورت تأثیر می‌گذارد.» (دانشور، ۱۳۷۵: ۴۷۰).

به‌طور مثال، بنا به گفته گلشیری، پایان سووشون تجسم چشم‌اندازی است که آل احمد به امید برآمدنش قلم می‌زند، یعنی «یکی شدن جریان سنت و جریان روشنفکری به سنت گرایندهٔ زمانه» (گلشیری، ۱۳۷۶: ۱۰). مثال دیگر، اتفاق نظر دانشور و جلال در ابعاد فرهنگی استعمار است: عمال خارجی سووشون، مبلغ مسیحیت نیز هستند؛ «خانم حکیم نه تنها ماما بود، بلکه به قول خودش بشارت هم می‌داد، هدایت هم می‌کرد» (۳۸)؛ او فیلم عیسی (ع) و ...

را برای بیمارانش پخش می‌کرد (۳۹). «کلو با یک هفته بستری شدن در بیمارستان مرسلین مسیحی، مسیحی می‌شود» (انزابی نژاد و رنجبر، ۱۳۸۵: ۵۰).

### انعکاس تجربیات سیاسی لسینگ در اسیر خشکی‌ها

گرایش‌های سیاسی لسینگ نه تنها از جامعه، بلکه از افکاری که او از کودکی در ذهن داشته است، نشئت می‌گیرد. والدین لسینگ، به‌ویژه پدرش، مدام از جنگ، از حماقت‌های دولت ترسو و از جنایتی که در حق سربازان جنگی می‌شد، حرف می‌زدند؛ و این حرف‌ها باعث شد لسینگ به تدریج نسبت به دولت و بی‌عدالتی جامعه خود حساسیت خاصی پیدا کند (لسینگ، ۱۹۹۵: ۸۵). عدالت‌خواهی لسینگ، او را به سمت حمایت از سیاهان و عضویت در کمونیسم سوق می‌دهد (همان، ص ۸۵). کمونیسم بنا به گفته لسینگ، حزب غالب اوایل جنگ بود، و «عضویت در آن امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود» (لسینگ، ۱۹۹۷: ۲۶۰).

لسینگ با عضویت در حزب کمونیسم، برای اولین بار با جمعیتی آشنا می‌شود که آشکارا مخالف دولت و سیاست‌های حاکم‌اند و رسیدگی به مشکلات سیاهان را در صدر کارهای گروهی خود دارند (لسینگ، ۱۹۹۵: ۲۵۸). مارتا نیز تحت تأثیر فضای اوایل دوران جنگ و برای کمک به سیاهان، عضو حزب کمونیسم می‌شود و داوطلبانه تمامی انرژی خود را صرف راهنمایی و یاری بومیان سیاه‌پوست منطقه می‌کند (۹۰). لسینگ و رفقایش در طول دو سال فعالیت سفت و سخت در حزب، می‌کوشند با رهبران سیاسی مناطق دیگر ارتباط برقرار کنند و سیاهان را علیه دولت متحد کنند (همان، ص ۳۰۴)، ولی مثل مارتا ناکام می‌مانند (۱۲۴) چراکه سیاهان برخلاف سفیدها، زندگی مشقت‌باری دارند؛ بیماری، فقر و بیکاری، آنها را از توجه به فعالیت‌های سیاسی باز می‌دارد (کلین، ۲۰۰۰: ۹۵). آنچه لسینگ و مارتا را بیشتر مأیوس می‌کند، کم‌توجهی سیاهان است: «سیاهان متوجه نیستند و نمی‌خواهند بفهمند که ما این همه زحمت را به خاطر آنها می‌کشیم... تلاش بی‌فایده است... نمی‌شود نژادها را آشتی

داد...» (لسینگ، ۱۹۹۷: ۹۷).

با پایان جنگ دوم جهانی و شکست کمونیسم و شروع جنگ سرد، زحمت‌های مارتا و رفقاییش نه تنها بی‌ارزش بلکه خطرناک نیز قلمداد می‌شود (۱۸۰). بنا به گفته کلین، این شکست، ضربه روحی سنگینی به لسینگ وارد و او را از سیاست برای اصلاح جامعه مایوس می‌کند. سیاست به تدریج جذابیت خود را برای مارتا (۹۰) و لسینگ از دست می‌دهد و به امری پوچ و مسخره تبدیل می‌شود؛ و رفته‌رفته هردو از سیاست فاصله می‌گیرند (لسینگ، ۱۹۹۵: ۲۷۵). در طول جنگ سرد، شایعه دست‌به‌یکی کردن کمونیست‌ها با سیاهان، برای قتل سفیدان، همه‌جا پراکنده می‌شود (همان، ص ۳۰۷)؛ همسایه‌های مارتا او را عامل اعتصاب سیاهان می‌دانند (۲۵۰)؛ «دوستی‌ها یک‌شبه به دشمنی تبدیل می‌شود» (لسینگ، ۱۹۹۷: ۲۳۰). لسینگ مثل مارتا (۸۹) به این نتیجه می‌رسد که هیچ چیز ابدی نیست و نباید به هیچ ایدئولوژی دل باخت؛ چراکه هر ارزشی می‌تواند روزی به ضدارزش بدل شود (لسینگ، ۱۹۹۵: ۱۶). «آنچه امروز ابدی به نظر می‌رسد، ممکن است یک‌شبه از هم فرو پاشد» (لسینگ، ۱۹۹۷: ۲۳۰). از این رو است که لسینگ سیاست را به جنگ تشبیه می‌کند: «انصاف در سیاست و جنگ وجود ندارد. کسی که انتظار دارد دنیای سیاست با او منصفانه رفتار کند، مثل سرباز احمقی است که جان خودش را به خطر می‌اندازد و انتظار قدردانی دولتش را دارد... من سربازهای معلول زیادی را دیدم که، حتی قبل از پایان جنگ، کنار خیابان‌ها کبریت و بند کفش می‌فروختند» (همان، ص ۲۰۰). به نظر مارتا (۲۸۳) و لسینگ، این امر نه تنها در مورد کمونیسم، بلکه در مورد تمامی احزاب صادق است (همان، ص ۲۵۸).

### یأس و نومیدی ناشی از جنگ در سووشون

یأس و نومیدی، از نتایج ناگزیر جنگ است که دانشور و لسینگ هردو آن را تجربه کرده‌اند. دانشور می‌گوید: «بشر فعلی، انسان بدبختی است. مرتب آشوب و ترور و وحشت

جنگ اتمی که بالای سر آدم آویخته شده، دلهره دیگر جزء ذات آدمی شده، و برای خودش اصلاتی پیدا کرده است. ترس و دلهره حاصل از جنگ اتمی، بشر را بدبخت و عقیم کرده است. پناه بردن به جنسیت افراطی، مواد مخدر، بی تفاوتی و نومیدی در غرب، اثر این دلهره و ترس است...» (دهباشی، ۱۳۸۳: ۱۰۱۵). دیدگاه دانشور راجع به بدبختی بشر امروزی، در رمان بازتاب می‌یابد: عمه‌خانم که زمانی برای خود زنی بود و کارهای انقلابی می‌کرد (۷۳)، به یک زن تریاکی تبدیل شده است: «آدم را قلیانی می‌کنند، تریاکی می‌کنند، بس که به آدم سخت می‌گیرند...» (۶۶). «به من چه؟» شده تکیه کلام عمه‌خانم (۱۴۷). او مدام از تصمیم خود برای مهاجرت به کربلا سخن می‌گوید: «من که می‌گذارم و از این ولایت می‌روم... آن وقت خلاص می‌شوم. نه زور می‌گویم و نه زور می‌شوم. مملکت من هم نیست که دلم مدام ریش‌ریش بشود» (۶۶-۶۱). مک‌ماهون از فساد جوانان ایرلندی، از دائم‌الخمرهای ایرلند، متأسف است (۱۴). او از کشتی‌ای سخن می‌گوید که «هر هفته از راه می‌رسید و در عوض مال‌التجاره، دخترها و پسرهای سرزمینش را بار می‌کرد و به امریکا می‌برد» (۱۴). خان کاکا غیر از «تسلیم و رضا» چاره‌ای نمی‌بیند (۲۵۲). به نظر او، لجبازی یوسف بی‌خود است: «اگر هم ندهیم، خودشان به زور می‌ستانند» (۱۶). زری از «قدردانی‌های ناحق» آشفته است (۲۴۳): وقتی روزنامه‌ها عزت‌الدوله را به عنوان بانوی خیر و نیکوکار شهر معرفی می‌کنند، زری تعجب نمی‌کند اما دلگیر می‌شود (۲۴۲). «وقتی همه‌اش تودهنی و نومیدی است، آدم احساس می‌کند مثل تفاله شده، لاشه‌ای، مرداری است که در لجن افتاده» (۱۴۷).

عمه می‌گوید: «دوره یوسف هنوز نرسیده... حالا حالاها موقع بخوبریده‌هایی مثل خان کاکاست... تا کی نوبت امثال یوسف برسد» (۷۸). یوسف خطاب به خارجی‌ان می‌گوید: «مردم این شهر شاعر متولد می‌شوند؛ اما شماها شعرهایشان را کشته‌اید. پهلوان‌هایشان را اخته کرده‌اید، حتی امکان مبارزه هم باقی نگذاشته‌اید که لااقل حماسه‌ای بگویند و رجزی بخوانند.

سرزمینی ساخته‌اید خالی از قهرمان. شهر را کرده‌اید عین گورستان. پرجنب و جوش‌ترین محله‌اش، محلهٔ مردستان است» (۱۸). بنا به توصیف یوسف، محلهٔ مردستان «محله‌ای است که ساکنانش بیشتر زن‌های فلک‌زده‌ای هستند که با سرخاب و سفیدابی که به صورتشان می‌مالند، معاش می‌کنند...» (۱۹). بنا به گفتهٔ پیروزان (۱۳۸۰: ۳۰)، اشاره به وجود محلهٔ مردستان، نشان از هرچه وخیم‌تر و فاسدتر بودن اوضاع جامعه دارد: «مردمی که می‌خواهند در برابر قشون خارجی بایستند، پناه خود را در محلهٔ مردستان می‌جویند و در فراموشی به وسیلهٔ باده‌گساری.»

### یأس و نومیدی ناشی از جنگ در اسیر خشکی‌ها

لسینگ در کتاب خاطراتش، توضیح می‌دهد که هدفش از نگارش اسیر خشکی‌ها، چیزی فراتر از خلق یک خودزندگینامه<sup>۱</sup> بوده است: «قصدم، انتقال فضای خفقان‌آور و کاهندهٔ عصرم بود» (لسینگ، ۱۹۹۵: ۲۹۸). او اسیر خشکی‌ها را کتاب بدبختی‌ها می‌نامد؛ کتابی که در آن، یأس دوران پس از جنگ، از نگاهی روان‌شناسانه بازتاب می‌یابد (همان، ص ۲۹۸). «بنا به گفتهٔ لسینگ، مارتا تصویری است از دوریس لسینگ جوان و کله‌شوق؛ لسینگ به این دلیل «کوئست» را به‌عنوان نام خانوادگی مارتا انتخاب کرده که همیشه مثل خودش، در جست‌وجو برای یافتن خود واقعی‌اش است» (کلین، ۲۰۰۰: ۱۴۸).

حال و روز مارتا در ماه‌های اواخر جنگ دوم جهانی، این‌طور توصیف می‌شود: «این روزها مارتا مانند دیگر ساکنان کرهٔ زمین — برخلاف ظاهر زیبا و جذابش — سعی دارد به‌نجوی روزگارش را سپری کند. کاری به‌جز تماشا از او بر نمی‌آید» (۲۰).

یأس ناشی از جنگ باعث شده است لسینگ به فکر فرار از افریقا بیفتد (لسینگ، ۱۹۹۵: ۳۴۴). در تمامی طول جنگ دوم جهانی لسینگ حس می‌کند که شرایط ناشی از جنگ دست

1. autobiography

و بالش را بسته است (همان، ص ۳۶۰) و منتظر است تا به محض تمام شدن جنگ به انگلیس برود و زندگی واقعی را شروع کند (همان، ص ۴۱۱). مارتا هم همین حس را دارد: «انتظار مثل نفس کشیدن، جزئی از حیات مارتا شده است» (۴۷). او نیز منتظر رفتن به انگلیس و شروع یک زندگی واقعی است (۴۷).

تمایل به پیاده روی‌های طولانی شبانه‌گاهی، نیاز مارتا (۱۹۸) و لسینگ (لسینگ، ۱۹۹۷: ۱۷۶) به حرکت و فرار را تاحدی تأمین می‌کند. تمایل به فرار به قدری است که لسینگ می‌گوید: «آن روزها، هر شب خواب دریا را می‌دیدم» (لسینگ، ۱۹۹۵: ۴۰۰). هر شب مثل مارتا خواب می‌دیده که «روی یک صخره خشک و بلند ایستاده، درحالی که گرداگرد صخره را آب گرفته است و کشتی‌ها از کنار او رد می‌شوند و به او که اسیر خشکی‌ها است، اعتنایی نمی‌کنند. موج‌های پرخروش دریا همچون اسب‌هایی تندپا به شتاب از کنار او می‌گذرند...» (۲۰۵). لسینگ تصریح دارد که عنوان رمان / اسیر خشکی‌ها را از خواب‌هایی که در آن سال‌ها می‌دیده، گرفته است (همان، ص ۴۰۰). دریا برای او سمبل آزادی است.

لسینگ مثل مارتا (۲۰) حس می‌کند که وجودش به یک خانه تبدیل شده است، خانه‌ای با چند اتاق، اتاق‌هایی پر از افراد عجیب و غریب که زبان هم را متوجه نمی‌شوند؛ و او است که باید این خانه و ساکنانش را منسجم و یکپارچه نگه دارد (کلین، ۲۰۰۰: ۸۸). او به این نتیجه می‌رسد که شاید حضور یک مرد بتواند این خانه را سروسامان دهد» (۳۷). روان پریشان و ازهم‌گسسته لسینگ، او را به سمت جنسیت افراطی سوق می‌دهد (همان). روابط جنسی برای مارتا نیز انسجام‌دهنده است و به نوعی به او احساس آزادی می‌دهد (همان). به نظر کلین، این احساس از رفت‌وآمدهای لسینگ به خانه پدری‌اش و ناخوشایند بودن دیدار پدر علیلش ناشی شده است (همان، ص ۸۹).

بی‌ارادگی و اعتقاد به سرنوشت و تسلیم در برابر آن، از علائم دیگر یأس است. مارتا از شوهر اولش طلاق می‌گیرد و بچه‌اش کارولین را ترک می‌کند، به این بهانه که می‌خواهد

او را از مبتلا شدن به «سرنوشت شوم خویش» نجات بدهد و امیدوار است که روزی کارولین بابت این کار از او تشکر کند (۲۴۵). لسینگ نیز در سال ۱۳۲۲، از فرانک، شوهر اولش جدا می‌شود و فرزندان خردسالش (جان و جین) را ترک می‌کند (همان، ص ۷۰)؛ و در توجیه کار خود می‌گوید: «من شومم و نحس بودن من مثل یک ژن مخرب می‌تواند زندگی فرانک و بچه‌هایم را به فلاکت بکشد...» (لسینگ، ۱۹۹۵: ۲۶۲).

لسینگ معتقد است که این از اقبال افراد است که شهری در جنگ کن‌فیکون می‌شود و شهری دیگر بی‌تغییر می‌ماند (کلین، ۲۰۰۰: ۱۰۵). مارتا نیز به شانس و اقبال هم‌شهریانش غبطه می‌خورد که چطور در روزگاری که ۴۴ میلیون نفر در جنگ به‌هلاکت می‌رسند، می‌توانند در این شهر آرام و آسوده بخوابند بی‌اینکه یک نفر از عزیزانشان را ازدست بدهند یا بی‌خانمان شوند (۱۹۷). جنگ، سرنوشت‌ها را رقم می‌زند: اگر جنگ نمی‌شد، توماس با راشل یا سرهنگ ترسل آشنا نمی‌شد... (۳۱ و ۸۵).

### واکنش دانشور در مقابل یأس و نومیدی ناشی از جنگ در سووشون

در دهه‌ای که دانشور سووشون را منتشر کرد، نویسندگان به‌دلیل استمرار فشار استبداد و تشدید سانسور و خفقان، به نومیدی، پوچ‌گرایی، هرزه‌نویسی و تسلیم‌طلبی روی آورده بودند (قبادی، ۱۳۸۳: ۴۷). با وجود این، دانشور خوشبختی را وظیفه و امید را الزام می‌داند (دهباشی، ۱۳۸۳: ۵۱). گرچه دوره یوسف هنوز نرسیده است، ولی می‌گوید: «باید کاری بکنیم که این دوره برسد» (۷۸). دانشور می‌گوید: «دل‌م می‌خواهد وقتی همه در قعر ناامیدی هستند، من امیدوار باشم...» (همان، ص ۹۹). «به آینده همه ملت‌ها از جمله ایران امید و ایمان دارم» (همان، ص ۲۴۴). معتقد است که «حتماً در روند کلی جهان، ... بشریت به راه‌حل منطقی برای سروسامان دادن به زندگی‌اش می‌رسد. این دنیای پرهیاهو نمی‌تواند ادامه پیدا کند» (دانشور، ۱۳۷۵: ۴۶۵). دانشور هرگز امیدش را ازدست نمی‌دهد (دهباشی، ۱۳۸۳: ۲۴۴) و انواع روزه‌های



امید را در قالب داستان سووشون ترسیم می‌کند (انزایی نژاد و رنجبر، ۱۳۸۵: ۴۸). بی‌اعتقادی شخص دانشور به سرنوشت (دهباشی، ۱۳۸۳: ۱۰۰۶)، در نصیحت‌های دکتر عبدالله‌خان و در داستان مک‌ماهون مجسم می‌شود. بنا به مقاله «این گردونه‌دار پیر»، داستان مک‌ماهون بر «حقیقت پیروزی انسان» استوار است (همان، ص ۸۶۸). در این داستان می‌خوانیم که واژه‌هایی مثل تقدیر و سرنوشت جای خود را به لغت‌هایی از ریشه آزادی و آزادگی می‌دهند (۲۳۶). امید دانشور به «پیروزی خیر» در نقطه ختام داستان نیز تکرار می‌شود (۳۰۶): بنا به گفته او، «قتل یوسف، جوششی بین مردم ایجاد می‌کند و این یعنی امید به پیروزی خیر» (دانشور، ۱۳۷۵: ۴۶۶). دانشور می‌گوید: «من در آرزوی دنیایی هستم که در آن کسی زجر نکشد و ... آزادگانش چون کرم در پيله‌ها نپوسند» (دهباشی، ۱۳۸۳: ۱۲۳). دانشور به مبارزه اعتقاد دارد. به نظر او، «زندگی‌ای که در آن مبارزه هست، به شرطی که راه آن با حق و حقیقت سنگفرش شده باشد، نمی‌تواند پوچ باشد» (همان، ص ۱۲۳). به نظر یوسف، در این دنیا درد و رنج هست... ولی مسئله مهم، ایستادگی است» (۳۱-۳۰). دانشور برای هر چه ارزشمند نشان دادن نقش مبارزه و مقام والای مبارز، چهره‌ای نیمه‌انسانی - نیمه‌اسطوره‌ای به یوسف می‌دهد (همان، ص ۸۹۰). یوسف، شخصیتی «دقیقاً هم‌ارز با سیاووش» است (سرمشقی، ۱۳۸۶: ۴). یوسف نیز همچون سیاووش به تیر ناحق و بی‌گناه کشته می‌شود، از این رو خونس هم‌چون خون سیاووش آرام نخواهد گرفت (همان). خون سیاووش نه تنها در «رگ‌ها و ساقه‌های درختان باغچه راه یافت» (۲۰۵) بلکه «باعث رویش درختی در خانه و درخت‌های بسیاری در شهرش شد» (۳۰۶). دانشور با تشبیه جامعه انسانی به درختان، نشان می‌دهد که خون یوسف، همچون خون سیاووش، جامعه غافل و ناآگاه ایران را سیراب و بیدار خواهد کرد (همان، ص ۹). سیاووش آنگاه که ناچار گردن به تیغ ناهلان می‌سپرد، چشم امید به فرزندش کی خسرو دارد که به خونخواهی او برخاست (همان، ص ۷). یوسف نیز چنین انتظاری از پسرش خسرو دارد؛ حال که نمی‌تواند به دلخواهش با

دشمن مبارزه کند، دست کم می‌کوشد مبارزه را برای پسرش آسان‌تر کند (۱۹۸).  
 گزینش نام یوسف برای اصلی‌ترین قهرمان مرد در *سووشون*، تداعی‌گر یوسف نبی است (همان، ص ۱۱). تقسیم آذوقه توسط یوسف در سال‌های قحطی، شباهت او را به یوسف نبی بیشتر می‌کند (همان). او همچون یوسف نبی، خلق و خوی پدر را دارد و عزت او نزد پدر، مایه حسادت خان‌کاکا است (۷۸). اشتباه زری در نشان‌دادن نقش سیاووش به امام حسین (ع)، بُعد مذهبی اثر را عمیق‌تر می‌کند (۴۵). یوسف همچون امام حسین (ع) و سیاووش، قهرمانی است که در زندگی تنها است و مردم روزگارش از او فاصله می‌گیرند و ترکش می‌کنند (۱۲۵). «اما شهادت این قهرمان، تحولی عظیم در روزگارش و روزگاران دیگر به وجود می‌آورد» (مسکوب، ۱۳۷۰: ۶۸). گویی باید خون اینان ریخته می‌شد تا چشم خواب‌آلود مردم به روی حقیقت باز می‌شد (همان).

در این مبارزه، شهادت به معنای شکست نیست (سرمشقی، ۱۳۸۶: ۱۵). این مبارزه در تاریخ سرزمین ما ریشه دارد؛ و یوسف و شهادتش (ع) روایت امروزین داستان سیاووش و امام حسین است (همان). به این ترتیب، *سووشون* به یک رمان فلسفی تبدیل می‌شود. دانشور خود می‌گوید: «خواستم یک رمان فلسفی بنویسم و خواستم بگم که زندگی تکرار می‌شه و تاریخ تکرار می‌شه» (دانشور، ۱۳۷۵: ۴۸۶).

### واکنش لسینگ در مقابل یأس و نومیدی ناشی از جنگ

برخلاف *سووشون*، مبارزان *اسیر خشکی‌ها* ناکام می‌مانند: آتن به دست نیروهای مخالف، در یونان کشته می‌شود (۲۶۴)؛ توماس در راه کمک‌رسانی به سیاهان مناطق دوردست، جان می‌سپارد (۲۵۴)؛ خانم ون به اتهام شورشگری، به ناچار دست از مبارزه برمی‌دارد (۱۲۷)؛ و سوسیالیست‌های دلسوزی مثل جانی در تنهایی جان می‌سپارند. با وجود این، لسینگ همچنان امیدوار است. او برای تسلائی جامعه مایوس خود، نظریه رستاخیز غرب را به

رمان خود پیوند می‌زند؛ برخلاف نیچه که جنگ‌ها را الزامی برای سعادت جامعه انسانی می‌داند، جنگ را مقوله‌ای غیرضروری تلقی می‌کند و معتقد است که رستاخیز نیچه، نتیجه‌ای جز هلاکت نسل بشر ندارد (بلوم، ۱۹۸۶: ۱۸۸). توماس، بمباران اتمی پایان جنگ جهانی را به تمسخر می‌گیرد و می‌گوید: «سران بریتانیا و آمریکا از سر کنجکاوای نظامی، هیروشیما را بمباران کردند. می‌خواستند سلاح جدیدشان را امتحان کنند. مگر نمی‌شد جنگ را بدون جنگ اتمی به سر رساند؟ آنها فقط ادعای صلح دارند ولی در عمل...» (۲۰۰). به نظر لسینگ، جنگ نتیجه‌ای جز اتلاف منابع مالی و انسانی ندارد (لسینگ، ۱۹۹۵: ۳۱۲) و می‌باید راهی غیر از جنگ را در پیش می‌گرفتیم (همان). مارتا نیز به ماهیت جنگ و لزوم آن شک دارد (۹۱).

گرایش‌های صوفیانه لسینگ باعث شده است که او به جای رستاخیز تراژدیک و سنتی، به یک رستاخیز آگاهانه اعتقاد پیدا کند (بلوم، ۱۹۸۶: ۱۸۸). به نظر او، آینده بشریت و تولد مجدد او به این رستاخیز بستگی دارد (همان). او در سال ۱۹۵۷ پیش‌بینی می‌کند که عصری جدید و انسانی نو در حال پیدایش است؛ انسانی که همچون ما دچار آداب و رسوم نشده و ذات خود را آلوده نکرده است (همان، ص ۱۸۹). لسینگ این پیشگویی را در *اسیر خشکی‌ها* می‌آزماید؛ توماس می‌گوید: «تغییری بنیادین و نو در راه هست. شاید به همین خاطر است که ما احساس بیماری می‌کنیم؛ انگار قرار است چیز جدیدی از این پوسته بیمارمان متولد شود...» (۱۳۵).

### نتیجه

دانشور و لسینگ، از شنیده‌ها و دیده‌های خود راجع به جنگ، در خلق فضای رمانشان استفاده می‌کنند. هردو، افراد پیرامونشان را با کمی تغییر وارد رمان می‌کنند و از خاطرات

شخصی و اجتماعی خود در پیشبرد حوادث داستان کمک می‌گیرند. ولی تفاوت کار اینجا است که دانشور گزینشی عمل می‌کند. او افراد و حوادث و خاطراتی را انتخاب می‌کند و به کار می‌گیرد که جنگ حق علیه باطل را یاری می‌کنند و به او در قهرمان‌پروری کمک می‌کنند. یوسف، ویژگی‌های راهبری و مبارزه‌طلبی جلال را دارد و زری استعمارستیزی خود دانشور را. دکتر عبدالله‌خان و مک‌ماهون نیز جز در مدح مبارز داستان و تشویق او حرفی نمی‌زنند. تک‌تک عناصر داستان، در پی رسیدن به آزادی و عدالت‌اند.

برخلاف دانشور، لسینگ، جنگ و ضرورت آن را زیر سؤال می‌برد و تصویری منفی از جنگ ارائه می‌دهد. به نظر او، سربازان جنگی، عاقبتی جز پایان دردناک پدرش و آقای کوئست ندارند. جنگ قاتل است و مسئول بلااستفاده‌ماندن استعدادها است؛ جنگ به سرنوشت افراد سمت و سوی ذلت‌بار می‌دهد.

در دوران لسینگ و دانشور، کمونیسم ایدئولوژی غالب است و لسینگ برخلاف دانشور، نقش فعالی در زمینه سیاسی داشته است. او که به امید عدالت‌خواهی به سراغ سیاست رفته بود، شکست تلخی را تجربه می‌کند؛ و این تلخی، او را مثل دانشور متوجه زودگذر بودن ایدئولوژی‌ها می‌کند. او تجربه شکست خود را در *اسیر خشکی‌ها* به گونه‌ای بازتاب می‌دهد که سیاست و حزب‌گرایی، نمودی مخرب و بی‌فایده مثل جنگ می‌یابند.

گرچه دانشور از سیاست پرهیز می‌کند، در *سووشون* نشان می‌دهد که تنها مشکل سیاست، به نظر او، حزب‌گرایی است؛ چراکه باعث تقویت استعمار می‌شود. او به امید سیاستی است که توسط روشنفکران هموطنش و فارغ از دخالت اجنبی‌ها، تهیه و تدوین شود و بر این باور است که چنین سیاستی، نه تنها مخرب نیست بلکه سازنده نیز خواهد بود.

همان‌طور که در *سووشون* و *اسیر خشکی‌ها* پیدا است، یأس ناشی از جنگ، جامعه هر دو نویسنده را دربر گرفته ولی واکنش این دو نویسنده درمقایله یأس اجتماعشان تاحدی متفاوت است.

دانشور که به پیروزی خیر اطمینان دارد، روزنه‌های امید را در جای‌جای رمانش قرار می‌دهد تا خواننده را به مبارزه و تسلیم‌ناپذیری تشویق کند. از نظر او، مبارز راه حق، مثل سیاوش، مثل یوسف نبی(ع) و امام حسین(ع)، اسطوره‌ای و مقدس است. با وجود یأس و ناامیدی‌های تصویر شده در /سیر خشکی‌ها، لسینگ نیز امیدوار است. او به امید رستاخیز وجدان‌ها است؛ روزی که مردم نه با جنگ بلکه با تولد مجدد وجدانشان، دنیا را متحول کنند و این پوسته بیمار را کنار بزنند.

### کتابنامه

- اطمینانی، عباس. «بررسی و تحلیل رمان سووشون»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۴۴۶-۴۲۴.
- انزایی‌نژاد، ابراهیم و رنجبر، رضا. ۱۳۸۵. «سیمین دانشور از آتش خاموش تا سووشون و اثرپذیری از آل‌احمد»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، دوره بیست‌وپنجم، شماره سوم، ص ۴۸-۵۶.
- بلوم، هارولد. ۱۹۸۶. *دوریس لسینگ*. نیویورک: چلسی هاوس (Chelsea House).
- بهرامی، میهن. «پژوهشی در آثار سیمین دانشور»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۱۶۶-۱۵۳.
- پیروزان، علیرضا. ۱۳۸۰. «دانشور، سیمین: سووشون»، نشریه همشهری.
- تعریف، صدیق. «قدر استاد نکودانستن»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۱۰۰-۹۷.
- دانشور، سیمین. ۱۳۷۵. *ساخت و تحسین هنر*. تهران: کتاب سیامک.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۴۸. *سووشون*. چاپ نهم. تهران: سپهر.
- ریاحی، لیلی. «نامه‌ای به مادر بازیافته‌ام سیمین دانشور»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۴۵-۵۵.
- سرمشقی، فاطمه. ۱۳۸۶. «سووشون؛ روایت نمادین تاریخ ایران»، تهران: فصلنامه هنر، شماره ۷۲.
- شیدا، بهروز. «این گردونه‌دار پیر»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن،

ص ۸۶۹-۸۶۳

عزیزی، محمدحسین. «پدر سیمین»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۳۹-۴۴.

غلامی، تیمور. «سیمای سیمین اهل قلم»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۳۹۶-۴۱۳.

قانون پرور، محمدرضا. «با نقاب سیاه»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۲۴۷-۲۶۱.

قبادی، حسینعلی. ۱۳۸۳. «تحلیل درونمایه‌های سووشون از نظر مکتب‌های ادبی و گفتمان‌های اجتماعی»، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سوم.

کلین، کرول. ۲۰۰۰. *بیوگرافی دوریس لسینگ*. نیویورک: کارول و گراف (Carroll & Graf).  
 کمیساروف، د. «سیمین دانشور و سووشون»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۳۲۱-۳۲۶.

گلشیری، هوشنگ. ۱۳۷۶. *جمال نقش با نقاش در آثار سیمین دانشور*. تهران: نیلوفر.  
 لبافی، میترا. «قطار خالی سیاست»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۱۹۴-۱۹۰.

لسینگ، دوریس. ۱۹۶۷. *اسیر خشکی‌ها*. لندن: پانتگرانادا (Panther Granada).

\_\_\_\_\_ . ۱۹۹۷. *راه رفتن در سایه*. لندن: هارپر کالینز (Harper Collins).

\_\_\_\_\_ . ۱۹۹۵. *زیر پوست من*. نیویورک: هارپر پرنیال (Harper Perennial).

مافی، مریم. «صورتخانه دانشور»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۲۴۲-۲۴۶.

مسکوب، شاهرخ. ۱۳۷۰. *سوغ سیووشن*. چاپ ششم. انتشارات خوارزمی.

میلانی، فرزانه. «نیلوفر آبی در مرداب هم می‌روید»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۸۷۰-۸۹۳.

همایون پور، هرمز. «سوز دلم به رنج و شکیب... دنیای دکتر سیمین دانشور»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۹۳۵-۹۵۵.

همایونی، صادق. «برقی از آتش لیلی»، در: *بر ساحل جزیره سرگردانی*، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۱۱۵-۱۲۹.

«پای صحبت سیمین دانشور»، در: بر ساحل جزیره سرگردانی، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۹۹۹-۱۰۱۵.

«گفت‌وگو با سیمین دانشور»، در: بر ساحل جزیره سرگردانی، دهباشی، علی، ۱۳۸۳، تهران: سخن، ص ۹۱۳-۹۳۴.